

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۰۳ فبروری ۲۰۱۶

خوشا به حالت "هاشمیان"!!

بخش اول

احادیث ناموجه آنقدر زیاد است که تعیین درستی یا تقه بودن یک حدیث راستین، حتی برای مردمانی که در هر کار با احتیاط و دقت کامل و با ترس و لرز برمی خورند، مشکل شده است؛ اما هر چه است، من با احتیاط لازم این حدیث را که "در قیامت بازخواست از مردم به مقدار عقلی است که در دنیا به آن ها داده شده است"، تمسک گرفته، می گویم: "خوشا به حالت "هاشمیان"! زیرا "هاشمیان" از این جهت، یعنی رهائی از بازخواست در روز محشر، در میدان های ریگی داغ و سوزان، جایی که آفتاب با میلیون ها درجه سانتی گراد حرارت، به اندازه یک نیزه بالای سر انسان ها قرار می گیرد و این موجود "از گل نازک تر و از سنگ سخت تر" را "دیو" هم نمی زند.

زمین مانند آهن گداخته شده زیرپای آفریدگان مجبور خدا داغ است، ولی صدائی از ترس آزرده و قهر بیشتر خدای قهار از احدی هم بر نمی آید، آزاری که "بهلول" یک میلیونم لحظه آن را هم نتوانست به روی یک تابه (تاوه) تحمل کند.

آری، "هاشمیان" حداقل این شانس را به دلیل دیوانگی اش آورده است که از او هیچ سوال و جوابی در روز محشر صورت نمی گیرد؛ چون خدا این موجود را طوری آفریده است که، شاید از برکت جد مبارکش حضرت "سید حسین ترمذی"، که ذره ای از هوش در وی سراغ نمی شود و در نتیجه بدون کدام مشکل و بگو و مگو راساً به بهشت خواهد رفت و با حورانی که هیچ پیری و "چملمکی" و "مملکی" را نمی شناسند، همچنان با غلمان هائی که هیچ وقت، هر قدر زمان بگذرد، موئی بر رخسار شان ظاهر نمی گردد و... به مستی و عیش و نوش بپردازد و با "موسی"، "عیسی"، "حسین ترمذی"، دادماد "چنگیزخان"، و سائر مفت خوران بالانشینی که خود را در این دنیا به نام پیر و پیشوا و... جازده اند، بدون دغدغه نوشته های "سدید"، "آزاد ل"، "معروفی"، "خالق داد پغمانی" و دیگرانی از این رسته، یار و رفیق شود.

زیرا همانگونه که راه این انسان و انسان هائی مانند او در این دنیا با "سدید"، "خالق داد"، "آزاد ل" و... یکی نیست، در آن جا هم راه این ها از هم جدا خواهد بود؛ یکی در بهشت به دلیل بی عقلی اش و دیگران در دوزخ به دلیلی سرکشی هوشمندانه شان و طرح سوال هائی که اصلاً از نظر دین مجاز نیست بدان ها پرداخته شود.

اینترنت هم، برای این که مایه شر و ساخته کفار است، و در آن دنیا از شر و مایه شر خبری نیست، نباید در آن جا وجود داشته باشید، زیرا اگر این مایه شر و اختراع کفار در آن دنیا هم راه پیدا کند، باز هم بگو مگو ها و سیاست بازی و اختلافات قومی و زبانی و من و تو و "مارکس" و "محمد" و "ماکس وبر" و... که سرچشمه همه ناآرامی ها اند، شروع می شود و در نتیجه، هم عیش عیاشان زن باره و بچه باز بهشت نشین به طیش بدل می شود، هم مانند این جهان نظم آن جهان نیز برهم می خورد - شاید مردمانی مانند "سدید" با دموکراسی بازی سلطنت خدا را نیز به مبارزه بطلبند و در کوچ و بازار برآیند که ما انتخابات می خواهیم؛ سلطه ابدی یک موجود غیر دموکراتیک است و...، کار هائی که سبب همه ناآرامی ها برای بهشتیان خواهد شد و موجب بد قولی خداوند به مؤمنان بهشت نشین!

حدیث بالا را از یک صفحه اینترنتی برداشته ام. چون بسیاری از خوانندگان ما به اصطلاح "در خمیر موی می پالند" و همیشه و از هر نویسنده می خواهند نام کتاب و مأخذ یک نقل قول را ذکر کند، مثل این که ذکر مأخذ همه مشکل آن ها را حل می کند، نه خود استدلال نویسنده و دلائل و مسائل و مطالبی که در آن بحث و در متن ارائه شده است، بدون این که روی آن مسائل و دلائل و مطالب تمرکز کنند و بحث را برای روشن شدن آن با واقعیت هائی که در متن مورد نقد و در نقد آن متن وجود دارد در نظر بگیرند.

کسانی که در بحث های تاریخی و برای تحقیق خواهان سند و مدرک یا مرجع سند هستند، مانند جناب "بیکمرداتاش" در نوشته اخیر شان عنوانی جناب "محمد داوود مومند"، از این اشاره خارج هستند. من تنها به نوشته های کلامی - فلسفی اشاره دارم که نیازی به ارائه سند ندارند و درستی و نادرستی آن ها از راه استدلال و منطق و ارائه دلائل قیاسی و... به اثبات می رسد.

یادآوری این نکته صرف برای آنانی است که هیچ گاهی نخواستند به مطالعه آثار سنگین فیلسوفان اسلامی و غیراسلامی، و شرقی و غربی، یا به مطالعه دقیق قرآن بپردازند، این ها حتی مقالات ساده ای را که در اینترنت ها به زبان بسیار خوش فهم می نویسند، قادر نیستند هضم کنند؛ کسانی که تا اکنون چیزی به درد بخوری حتی به نام یک مقاله که روشنگر یک موضوع بغرنج باشد، هم ننوشته اند.

این گونه انسان ها فکر می کنند با نوشتن برخی مطالب نامربوط یا مربوط، اما ناکافی یا غیرضروری کمکی در حل مشکل یا روشن شدن حقایق می کنند، درحالی که چنین نیست.

این ها به اصطلاح کاغذپران بازها، غیر از "چیلک انداختن" که سبب اطاله بحث و موجب پراگندگی افکار کسانی که هنوز عادت به منظم فکر کردن را پیدا نکرده اند، کاری نمی کنند؛ به معنی ساده تر، به جای این که کارشان مفید و ممد فهم مطلب تمام شود، اضرار چندی را نیز باعث می شود.

به هر رو، این شما و این هم حدیث یاد شده به زبان مقدس و آسمانی عربی، با ترجمه آن. به ثقه و ناطقه بودن آن من کار ندارم. خدا کند راست باشد؛ زیرا من قلباً آرزومندم که "هاشمیان"، با همه کینه هائی که نسبت به من دارد، با همه دشنام های رکیکش که در یک سایت، غیر از "افغان جرمن"، به من و آقایان "معروفی" و "آزاد ل." و "پغمانی" و... داده بودند، همراه با دار و دسته به راه و بی راه، راه یافته و گمراه خود به بهشت برود و به موج و مستی و بوس و کنار و... با دختران و پسران خوب روی بهشتی بپردازد؛ و گوشش از سر و صدای "آزاد ل." و "خالق داد پغمانی" و "سدید" و دیگران آرام شود.

حدیث فوق را کسانی به پیامبر نسبت می دهند و کسانی هم به امامان شیعه؛ زیادتر به امام "باقر". از هر کسی که باشد، این حدیث منشای دینی دارد و مربوط می شود به یکی از شخصیت های دینی، خواه پیامبر و خواه امام، خواه سنی و خواه شیعه.

این حدیث از هر شخص و منبع و مرجعی که باشد، با عقل انسانی ناسازگار نیست، زیرا هیچ انسان یا هیچ موجود یا مرجعی صاحب هوش و پایبند به عدل و انصاف، دیوانه، بی عقل، مست لاینعقل یا کودک را به جرم کاری که خلاف قانون یا عرف پنداشته شود، محاکمه نمی کند.

در قوانین دنیوی که غالباً ساخته ذهن بشر است، در کشورهای اروپائی به صورت کل به این قانون پایبندی نشان می دهند، این قانون، معافیت دیوانه ها و بی عقلان و...، هم وجود دارد و هم آن را اکیداً مورد احترام و مرعی الاجراء می دانند، چون می دانند که انسان بی عقل یا دیوانه که از احوال خود به خوبی درک و اطلاعی ندارد، در وقت انجام کاری نمی داند که چه می کند و آیا آن کارش نیک است یا بد؛ یا قانونی است یا غیرقانونی. دیوانه ها، بی عقلان یا اشخاص فاقد هوش اصلاً نه از قانون چیزی می دانند و نه از دادگاه و محکمه و زندان و حکومت و دولت و مکلفیت و حقوق خود و دیگران و... وقتی که انسان ها با چنین دید و برداشت طبیعی و هوشمندانه دیوانه ها را از پی آمد های کار های نادرست، بد، غیر اخلاقی و غیرقانونی شان معاف و معذور می دارند، پرواضح است که خدای دانا و عالم و خبیر و حکیم از چنین امری مطلع است، و این نقص یا کاستی در دیوانه و بی عقل را در روز بازپرس در نظر می گیرد. منظور این است که در این مورد چه منبع شیعه باشد و چه سنی، نباید در قبول آن تردید کرد؛ زیرا اصل، نادانی یا دیوانگی و بی عقلی است که موجب عدم اطلاع از قانون، خواه زمینی و خواه آسمانی می گردد. و در نتیجه باید چنین انسان ها را از بازخواست معاف دانست.

به این حدیث که هم با زبان مقدس و آسمانی عربی نوشته شده است و هم با ترجمه دری/فارسی توجه کنید: " إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِمَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند (در روز قیامت) از بندگانش به مقدار عقلی که به آنها داده بازخواست خواهد کرد."

تا این جا هر چه گفته شد، مقدمه موضوعی بود که باید رویش بحث می شد. اصل موضوع این است که نگارنده به چه دلیل، حکم بی عقلی یا دیوانگی "هاشمیان" را صادر نموده است؟

کاری چندان مشکلی نیست. به هر نوشته این دیوانه که عمیق شوید، چیزی نه چیزی برای تثبیت دیوانگی وی پیدا می کنید. من نمی خواهم طی این نوشته به همه نوشته های وی بپردازم، هر چند هم وقت آن را دارم و هم توان آن را، اما نمی خواهم خوانندگان این نوشته را با تطویل کلام که به یقین برخی آن تکراری خواهد بود، اذیت کنم.

برای این کار، یعنی تثبیت دیوانگی یا بی عقلی "هاشمیان" کافی است، من حیث "مشت نمونه خروار"، آخرین نوشته اش را در درجه ابراز نظریات "افغان جرمن" به بررسی دقیق و مو به مو بگیرم:

"هاشمیان" در شروع نوشته خویش چنین در افشانی می کند: "سدید" [سدید] همیشه در نوشته های خود از سفسطه کار می گیرد."

من نمی دانم که "هاشمیان" سفسطه را به کدام معنای آن به کار برده است. اگر منظورش شیوه بحث کردن سوفسطائیان باشد، باید به نوشته های من غور مجدد شود که آیا شالوده این نوشته ها واقعاً بر بنیاد مغالطه که عمده ترین شیوه بحث سوفسطائیان بود گذاشته شده است، یا نه؟

شیوه بحث سوفسطائیان بر بنیاد مغالطه و استفاده از هر روش مجاز و نامجاز برای پیروزی در مباحثه بر حریف یا بر طرف مقابل گذاشته شده بود؛ درحالی که بحث من بر مبنای نظریات مشعشع چندین اندیشه ور و ادیب قلمرو زبان دری/فارسی و بخش وسیعی از پهنه گسترده جهان اسلام و بر بنیاد آیات روشن و گویای قرآن گذاشته است.

دو یا سه نوشته ای که به تعقیب نوشته وی در درجه ابراز نظریات پورتال "افغان جرمن آنلاین" از من درج شده است، گویای این حقیقت است.

برداشت من، همچنین برداشت سائر خردمندان و آگاهان از دین، از اشاره "هاشمیان" به سفسطه در واقع به اندیشه ها و نظریات اندیشمندانی است، مانند مولوی و بیدل و حافظ و نظامی و جامی و خیام و ناصرخسرو و دیگرانی که همه در جوامع خود، که جوامع اسلامی هستند، و در کل کشورهای دری/فارسی زبان به دلیل علم و دانش شان خواه در حوزه دین، خواه در حوزه حکمت، و خواه در عرصه شعر و ادب، مورد احترام هستند.

من در نوشته "حقیقت چیست" خود که بدون تردید انگیزه نوشتن کوتاه و خشم آلود "هاشمیان" در درجه نظریات "افغان جرمن" نسبت به من شده، نه تنها از آن بزرگواران نام برده ام، که به آیاتی چند از قرآن نیز اشاره نموده ام.

اگر من به اشعار (نظریات) جامی، حافظ، بیدل، مولوی، نظامی، خیام و... استناد نمی کردم، به اشعار کسانی که می گویند: "عشق رسد به فریاد گر خود بسان حافظ/قرآن زیربخوانی با چارده روایت، یا آن جا که فردوسی، این استاد بزرگ سخن می گوید: به نام خداوند جان و خرد/کزین برتر اندیشه برنگذرد؛ یا از قرآن به گونه مثال آیاتی نقل نمی شد، و حرف های خود را می زد، "هاشمیان" لوده اجازه داشت گفته های من را سفسطه بخواند، اما سفسطه خواندن نظریات من، بعد از این که من همه این شخصیت های مسلمان و قابل احترام را یاد می کنم و چندین آیت قرآن را به نظریات خویش ارتباط داده بودم، نه درست و منطقی بود و نه برای ارباب عقل قابل قبول، بلکه کفر مطلق نیز می باشد، زیرا این حرف سفسطه خواندن کلام الهی بود، نه سخن من که بر بنیاد کلام الهی استوار بود.

اگر نوشته او با دقت لازم خوانده شود و هر حرف آن با دقت کامل مورد مطالعه قرار گیرد، یا هر کلام آن بدرستی تحلیل گردد، چنین نتیجه گرفته می شود که "هاشمیان" سخنان من را نه، بلکه سخنان خدا را سفسطه خوانده است؛ زیرا من غیر از نقل آیات قرآن که کلام خدا پنداشته می شود و سخنان اندیشمندان، شعرای مسلمان و عارفان دینی، که همه همان موضوعاتی را در اشعار شان سروده اند که در قرآن هم ذکر شده و هم موجود است، و این اندیشمندان و عارفان و حکیمان همه دیدگاه های خویش را در کلمات قصار یا در اشعار شان بر مبنای قرآن بیان داشته اند، چیزی نگفته ام.

من باکی ندارم اگر "هاشمیان" مرا ملحد می خواند، زیرا من هر چه هستم، هستم. نه تظاهر می کنم و نه ریاء. صاف و ساده حرف خود را می زنم. به خدای ساخته ذهن بشر باور ندارم. به خدائی باور دارم که به گفته فردوسی برتر از اندیشه است؛ بدون این که به چیستی و کیستی او به سر موی واقف باشم. همه برهان من برای وجود او وجود خودم است؛ و همین من را کافی است که بگویم: "هست!"

"هاشمیان" در معنا شناسی اوصاف الهی از اندیشه های جد خود، "حسین ترمذی" و شارلاتان های دیگر، مانند او، که خود گمراه بودند و هستند، مانند خود "هاشمیان"، استفاده می کند. همه این ها خدا را مانند انسان و انسان را مانند خدا می دانند؛ و می گویند خداوند روح خویش را در کالبد انسان دمید و انسان را همانند خود آفرید؛ بدون این که به هزاران گمراهی و دزدی و فساد و فسق و آدم کشی و... انسان توجه کند. و به تفکر بپردازد و نتیجه بگیرد که آیا انسان با این همه کثافت کاری اش می تواند مانند خدا شود؟! یا این که آیا امکان دارد روح خدای پاک و منزّه در وجود این موجود پر از گندگی، با این همه کثافت و رذالت و جنایت دمیده شده باشد.

اگر روح خدا در کالبد انسان دمیده می شد، چون خدا منزّه از هر بدی است، باید انسان مانند خدا منزّه می بود! اگر چنین می بود، ما کاری نداشتیم به خاطر رفتن به بهشت و نرفتن به دوزخ مجبور به دادن رشوت شویم. همین جهان ما به بهشت تبدیل می شد!

آیا در کالبد آن ملائی که در داخل مسجد به یک دختر شش - هفت ساله تجاوز می کند، بدون این که به فریاد های او و دردی که او می کشد، توجه کند، روح خدا دمیده شده است و وجود دارد. یا می گویند که نه در کالبد بعضی ها دمیده

شده است و در کالبد بعضی ها دمیده نشده است! اگر چنین استدلال می کنید، باید یک بار به قرآن و به سائر کتب دینی مراجعه کنید و ببینید که چنین حرفی در هیچ یک از آن ها گفته نشده است.

از همین جاست که من می گویم، بسیاری از این سخنان، کلام الهی نیستند. این سخنان ساخته ذهن بشر است، که خود، خود را برتر از سائر مخلوقات می پندارد، در حالی که اگر ما قدرت دیدن رنج سائر حیواناتی را که از دست انسان در عذاب هستند، می داشتیم، یا قدرت شنیدن استغاثه ها و ناله های آن ها را که از ظلم ما انسان ها به آسمان بلند شده است، می داشتیم که برخی از حیوانات در بسیاری از جهات از ما انسان ها با شرف تر و بی غرض تر هستند.

خدای ساخته ذهن بشر خدائی است که هر چه بیشتر تحسین شود، به همان اندازه خشنود می شود. کدام کس می تواند بپذیرد که خشنودی خدا به تحسین انسان مربوط می شود؟

اگر این امر در قالب "قواعد قیاس اقترائی" انداخته شود، نتیجه ای که به دست می آید، این خواهد بود که انسان را آفرید تا تحسین شود؛ خدا احتیاج به تحسین شدن دارد - خلاف "بی نیاز" بودنش! ...

"هاشمیان"، در جای دیگری نوشته می کند:

"در تمام نوشته های سدید و هم فکرائش جهان فزیکى خالق نداشته، بلکه خود بخود [به خود] در نتیجه تحولات فزیکى بوجود [به وجود] آمده است."

در این زمینه من از "هاشمیان" می پرسم که آیا شما رفقای من را می شناسید؟ اول باید مستند سازی کنید. با مدرکی ثابت بسازید که کسانی که چنین سخنی را زده یا می زنند، با من رفاقت دارند. من با خیلی از انسان ها دوست و آشنا هستم، اما یک رفیق به شکلی که در تمام زمینه ها اشتراک فکری کامل داشته باشیم، ندارم.

این بحث دامن دراز دارد و لازم هم نیست که در آن باره در این جا صحبت شود. "هاشمیان" اگر عقل داشته باشد، که ندارد، می توانست از همان نوشته "حقیقت چیست" یا "همین" نوشته استندراک کند که تفکر من تفکری است که کمتر در میان ما افغان ها پیدا می شود - نه به این دلیل که من از دیگران بیشتر می دانم و بهتر فکر می کنم، بلکه نظر به تفاوت هائی که در افکار ما وجود دارد!!

مطمئن هستم که "هاشمیان" این ضرب المثل را که "بز از پای خود و گوسفند از پای خود آویزان است" صد ها بار شنیده است، اما همانطور که بار بار یاد شده، چون عقل ندارد، به درک درست آن نائل نشده است.

ادامه دارد

۲۰۱۶/۰۲/۰۲

یادداشت:

اغلاط املائی "هاشمیان" به وسیله ویراستاران پورتال با رنگ سرخ مشخص شده اند.
اداره پورتال